

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 20, No. 4, Summer 2020, 181-204  
Doi: 10.30465/crtls.2020.5316

## **Criticism and Analysis of the Book** ***Structuralism and Post-Structuralism, a Philosophical Approach***

**Mostafa Dashti Ahangar\***

### **Abstract**

Structuralism and poststructuralism are two of the most important and influential approaches in the humanities of the 20<sup>th</sup> century. These two approaches are raised in response to the special situation in philosophy and humanities, so they have to be paid attention to. The main question of this article is to survey of benefits and weaknesses in this book by the critical, descriptive method. It should be noted that this study was conducted in accordance with structuralist and poststructuralist theories, and this book has been studied in three phases: Methodological, formal, and content review phase. The books in this field, usually, are translated into the Persian language, but this book is an essay, so the purpose of this article is to review this book as an essay book. The most important value of this book is the novelty of the subject. Also, this book has its drawbacks of writing issues and punctuation. Great emphasis on philosophical issues, the extension of the opinion of structuralists and poststructuralists in different contexts of humanities, failure to the presentation of historical philosophy content properly, redundant repetition and inconsistency, are the other flaws in the book include.

**Keywords:** Structuralism, Poststructuralism, Deconstruction, General Linguistics, Philosophical.

---

\* Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Velayat University,  
m.dashti\_ahangar@velayat.ac.ir

Date received: 2019-10-11, Date of acceptance: 2020-02-22

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## نقدی بر کتاب ساختارگرایی و پساساختارگرایی رویکرد فلسفی

مصطفی دشتی آهانگر\*

### چکیده

ساختارگرایی و پساساختارگرایی در پاسخ به وضعیتی خاص در فلسفه و علوم انسانی پدید آمده‌اند و از این نظر باید مورد توجه قرار گیرند. کتاب ساختارگرایی و پساساختارگرایی رویکرد فلسفی از کتاب‌هایی است که در پاسخ به چنین نیازی نوشته شده است. تحلیل و بررسی این کتاب، به منزله یکی از کتاب‌هایی که درباره نظریات مطرح علوم انسانی به زبان فارسی نوشته شده، مهم‌ترین مسئله در این پژوهش است که با روش توصیفی - انتقادی و در چهارچوب نظریات ساختارگرایان و پساساختارگرایان صورت گرفته است. در این تحقیق، کتاب یادشده در سه سطح روش، شکل، و محتوا بررسی شده است و از آن‌جاکه بیش‌تر کتاب‌ها در این حوزه به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، هدف در این پژوهش نشان‌دادن نقاط قوت و ضعف این کتاب است. بر مبنای این تحقیق، مهم‌ترین وجه ارزش‌مندی کتاب تازگی موضوع آن در زبان فارسی است. هم‌چنین، بررسی‌ها نشان داد که بی‌توجهی به مسائل نگارشی و سجاوندی، تکیه صرف بر مطالب فلسفی، تعمیم نظرهای ساختارگرایان و پساساختارگرایان در حوزه‌های مختلف علوم، ارائه‌نکردن پیشینه مباحث فلسفی به‌طور شایسته، تکرار مطالب، و انسجام‌نداشتن از دیگر ضعف‌های این کتاب است.

**کلیدواژه‌ها:** ساختارگرایی، پساساختارگرایی، ساختارزدایی، زبان‌شناسی عمومی، رویکرد فلسفی.

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولایت، [m.dashti\\_ahangar@velayat.ac.ir](mailto:m.dashti_ahangar@velayat.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۳

## ۱. مقدمه

ساختارگرایی به‌منزله رویکردی در مطالعات علوم انسانی منشأ یافته‌های فراوانی در قرن گذشته بود. این رویکرد در رشته‌های مختلف علوم، از زبان‌شناسی گرفته تا ریاضیات، کاربرد یافت و در هریک از این رشته‌ها ویژگی‌های خاص و گاهی منحصربه‌فرد یافت. مثلاً، در مطالعات ساختارگرایی در ادبیات، ادبیات به‌منزله نظامی خودبسنده مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ به این معنا که در این رویکرد ادبیات نه از دریچه مطالعات مختلف (مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و ...)، بلکه از منظر خود ادبیات مطالعه می‌شود و ادبیات را از تفسیرهایی که اطلاعاتی را از بیرون متن بر آن اعمال می‌کند رها می‌نماید، مانند تفسیرهای زندگی‌نامه‌ای و تاریخی. ساختارگرایی در ادبیات غرب رفته‌رفته جای خود را به مطالعات پس‌ساختارگرا داده است، درحالی‌که واضح است که تا زمانی که ساختارگرایی به‌خوبی درک نشود، نمی‌توان انتظار داشت که بتوان مفاهیم پس‌ساختارگرایی را درک کرد.

از الزامات ابتدایی درک جریان ساختارگرایی تبیین زمینه‌های فلسفی پدیدآمدن این رویکرد و ارتباط گفتمانی آن با دیگر نظریه‌ها و جریان‌ها در علوم انسانی است و در ادامه، باید چرایی و چگونگی تبدیل شدن آن به رویکردهای مختلف پس‌ساختارگرایانه بررسی شود. از این منظر، در ایران کتابی تألیف نشده است، اگرچه مقاله‌های معدودی وجود دارد. در حوزه کتاب‌های ترجمه‌شده کمابیش متونی از این دست وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها کتاب *ابرساختارگرایی* ریچارد هارلند است که در آن فلسفه ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی بررسی شده است. هم‌چنین، در کتاب‌های دیگر نیز به‌صورت پراکنده مطالب مفیدی ذکر شده است. کتاب *ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی رویکرد فلسفی* از این نظر کتاب منحصربه‌فردی است که می‌تواند در چاپ‌های بعدی و بعد از رفع اشکال‌ها در این زمینه بسیار راه‌گشا باشد. در این مقاله ساختار و محتوای این کتاب بررسی شده است.

## ۱.۱ معرفی کتاب

*ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی رویکرد فلسفی* عنوان کتابی است به‌قلم مهدی خبازی کناری و صفا سبطی که انتشارات حکایت قلم نوین تهران در سال ۱۳۹۶ آن را منتشر کرده است. همان‌گونه که از عنوان کتاب هم پیداست، این کتاب در زمره کتاب‌های فلسفی طبقه‌بندی می‌شود. کتاب در ۱۴۴ صفحه و در قطع رقعی به چاپ رسیده و در چهار فصل

تنظیم شده است و عنوان‌های بخش‌های آن عبارت‌اند از: «ساختارگرایی»، «گزیده‌ای از دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور»، «ساختارگرایی و زبان‌شناسی سوسور»، و «پساساختارگرایی». بخش‌بندی‌های دقیق‌تر، به‌ویژه در فصل اول و دوم، وجود ندارد، درحالی‌که لزوم آن باتوجه‌به طبیعت مباحث کتاب محسوس است؛ زیرا گاهی نویسنده برای فهم بیشتر مطالب مجبور شده است موارد حاشیه‌ای را مطرح کند. مثلاً، بهتر بود که مؤلفه‌های ساختار کاملاً در متن مشخص می‌شد (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۲۲ به‌بعد).

## ۲. نقد روشی

### ۱.۲ عدم تقسیم‌بندی‌های دقیق و شفاف

مؤلفان این کتاب ادعا می‌کنند که این کتاب «به‌ویژه»<sup>۱</sup> برای دانشجویان تهیه شده است و کتابی دانشگاهی است. در این صورت، باید تقسیم‌بندی‌های دقیق‌تری در هر باب و موضوعی صورت می‌گرفت. نوشتن انشاگونه و بدون مشخص کردن انواع و اقسام مطالب خواننده را دچار سردرگمی می‌کند. این نحوه فهرست‌بندی بسیار کلی است، چنان‌که در فهرست کتاب فقط چهار مدخل وجود دارد که باتوجه‌به موارد متنوع در هر فصل، انتظار می‌رفت که فهرست موارد جزئی را نیز در بر بگیرد.

### ۲.۲ لزوم توجه به طیف مخاطبان

نکته دیگر توجه به این مهم است که تاریخ فلسفه جدا از فلسفه نیست و نمی‌توان با برشی تاریخی فلسفه را فهمید، مسئله جدی این کتاب، که باوجود تلاش نویسندگان، حل نشده است، سعی در فهماندن فلسفه ساختارگرایی و پساساختارگرایی به‌شکلی (تأحد ممکن) مجزا از سیر اندیشه در غرب است. اگرچه نویسندگان تلاش کرده‌اند که قبل از آغاز هر بحث فلسفی، تاریخی از آن ارائه کنند، اما آشکارا در این کار ناتوان بوده‌اند. حجم کتاب (۱۳۰ صفحه)، که بخش زیادی از آن ربطی به مسائل فلسفی ندارد و بخش‌هایی هم تکراری است (مثل فصل دوم و سوم که در ادامه، نمونه‌هایی از مباحث تکراری این دو فصل ذکر شده‌اند)، نیز بر این ادعا صحه می‌گذارد. مسئله مهم در این‌گونه نوشته‌ها خطر «توهم فهم» برای خوانندگان است. خواننده‌ای که تاریخ فلسفه غرب را از آغاز تا دکارت نمی‌داند و جریان‌های بعد از آن را نیز به‌خوبی درک نکرده است، به‌احتمال فراوان در خواندن چنین کتاب‌هایی دچار معضل اشتباه در فهم «اشتراکات لفظی» خواهد شد. این

کتاب از این منظر، برای «طیف گسترده‌ای از مخاطبین» نگاشته نشده است، بلکه کتابچه‌ای است برای آشنایان با فلسفه غرب که می‌خواهند مفهوم ساختارگرایی را بهتر درک کنند. مثلاً، برای دانشجوی ادبیات و هنر یا جامعه‌شناسی فهم نظرات هایدگر بدون توجه به اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی پیش از او امکان‌پذیر نیست، درحالی‌که در کتاب به این نکته توجه نشده است.

## ۳.۲ عدم انسجام

از مهم‌ترین اشکال‌های این کتاب انسجام‌نداشتن آن است. مثلاً، فصل دوم کتاب کاملاً زائد به نظر می‌رسد، زیرا همه مطالبی که در این فصل آمده است در فصل سوم نیز بررسی شده است و دراصل، از آن‌جاکه هدف در این کتاب بررسی فلسفه ساختارگرایی است، خلاصه ناقص و گزینشی نظرات سوسور در این‌جا فقط به حجم کتاب افزوده است. برای بررسی این فصل بهتر است ابتدا فهرست دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور مرور شود:

در ابتدای کتاب و درآمد آن کلیاتی راجع به علم زبان‌شناسی و موضوع آن، زبان و جایگاه آن، عوامل درونی و بیرونی، و کلیاتی از این‌دست آمده است. در ادامه، پیوستی آواشناسی نیز ضمیمه این مباحث شده است. سوسور در فصل اول کتاب با عنوان «اصول کلی» نشانه، ماهیت، و ویژگی‌های آن را بررسی کرده است و زبان‌شناسی هم‌زمانی را از در زمانی تفکیک کرده است. در بخش دوم کتاب با عنوان «زبان‌شناسی هم‌زمانی» ویژگی‌های این نوع مطالعه زبانی آمده است و در این‌جا بحث روابط هم‌نشینی و متداعی را نیز مطرح کرده است. در بخش سوم با عنوان «زبان‌شناسی در زبانی» ویژگی‌های زبان با این نوع نگاه بررسی می‌شود. در بخش چهارم مباحث «زبان‌شناسی جغرافیایی» مطرح شده است، و آخرین بخش نیز با عنوان «مسائل زبان‌شناسی گذشته‌نگر: نتیجه‌گیری» به نتیجه‌گیری کلی دیدگاه‌های سوسور اختصاص دارد (سوسور ۱۳۸۲: هفت - دوازده).

در کتاب خبازی کناری و سبطنی و در فصل دوم آن از مجموع نظرات سوسور به این موارد اشاره شده و درباره آن بحث شده است: تعریف لانگاز، لانگ و پارول و ذکر ویژگی‌های آن‌ها از بخش درآمد کتاب سوسور، مباحثی درباره زبان و نشانه (در فصل سوم هم به شکل فراگیری در مورد آن بحث می‌شود و معلوم نیست چرا در این‌جا نیز آمده است)، اختیاری و خطی بودن و روابط نشانه‌ها از فصل اول کتاب سوسور (در فصل بعد هم همین مباحث با بیانی دیگر تکرار می‌شود)، مبحث هم‌زمانی بودن نشانه‌ها (در فصل

سوم و در صفحه‌های ۷۱ تا ۷۴ آمده است و مشخص نیست چرا در این جا هم تکرار شده است)، و هم‌نشینی و جانشینی (در فصل سوم و از صفحه ۸۱ به بعد موارد این فصل مفصل‌تر و دقیق‌تر آمده است) از فصل دوم کتاب سوسور آمده است، البته بدون این‌که هیچ ارجاعی به منبع مورد استفاده‌اش شود. این مطلب از آن نظر مهم است که کتاب سوسور به زبان‌های مختلفی ترجمه شده است و در مباحث علمی لازم است مشخص شود که این مطالب به‌طور مشخص از کدام متن آمده است. مثلاً، نسخه‌ای که ژول زترا از دوره زبان‌شناسی عمومی منتشر کرده است با نسخه بالی و سه‌ش‌یه تفاوت‌هایی دارد (صفوی، به‌نقل از کالر ۱۳۸۸: ۳۸۰).

نمونه دیگری از انسجام‌نداشتن مطالب در این کتاب در ابتدای فصل سوم مشاهده می‌شود: «ساختارگرایی با تأکید بر تفاوتی‌بودن نسبت بین اجزا رابطه‌ی علی و معلولی و پیش‌بینی‌پذیری را به نقد می‌کشد» (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۷۰). این‌که مفهوم تفاوتی چیست نه در این جا، بلکه در سه صفحه بعد (همان: ۷۳) توضیح داده می‌شود که این مسئله به انسجام بحث صدمه می‌زند. مفهوم تفاوتی‌بودن هم چندان روشن نیست و با مفهوم قراردادی‌بودن نشانه‌ها آمیخته شده است: «تفاوتی‌بودن بدان معناست که وقتی ما برای مثال می‌گوییم صندلی، لفظ صندلی ذاتاً با شیئی که این‌جا به‌شکل صندلی می‌بینم رابطه‌ای ندارد. من می‌توانم آن را میز خطاب کنم، یعنی این قرارداد توسط انسان شکل گرفته است» (همان).<sup>۲</sup> این درحالی است که مفهوم تفاوتی‌بودن نشانه‌ها بعد از اثبات نکته مهم قراردادی‌بودن می‌آید و منظور از آن تمایزی است که هر نشانه با دیگر نشانه‌ها دارد؛ شناخت از طریق مقایسه و مقابله شکل می‌گیرد. سوسور اصل تمایز نشانه یا اصطلاح تفاوتی‌بودن نشانه‌ها را در پاسخ به این سؤال مطرح می‌کند که اگر بین دال و مدلول هیچ رابطه ذاتی‌ای نیست، پس نشانه‌ها چگونه متمایز می‌شوند؟ در زبان‌شناسی سوسوری، نشانه‌ها از طریق تفاوت‌هایشان با یک‌دیگر معنا می‌یابند و به این‌سان، نظامی از ارزش‌های افتراقی (differential values) شکل می‌گیرد که همان «اصل تمایز نشانه» است و در کتاب خبازی کناری و سبطی به آن تفاوتی‌بودن اطلاق شده که تصور نمی‌رود کاربردی صحیح یا مرجح باشد. به هر حال، اصل تمایز در کنار قراردادی و اختیاری (و اجباری) بودن از ویژگی‌های نشانه است.

نظیر این تکرارها و انسجام‌نداشتن در بخش‌هایی دیگر نیز دیده می‌شود. مثلاً، در باب ساختارگرایی و ارتباط آن با تاریخ مطالب به‌صورت پراکنده و در بخش‌های متفاوتی آمده است (همان: ۱۹-۲۷).

### ۳. نقد شکلی

#### ۱.۳ رعایت نکردن مسائل نگارشی و ویرایشی

از مشخصه‌های بارز کتاب توجه نکردن به علائم سجاوندی، مشکلات فراوان تایپی، نگارشی، و رعایت نکردن دستورخط مشخص در آن است. نیم‌فاصله‌ها در موارد بسیاری رعایت نشده‌اند. مثلاً، در یک سطر یک‌بار یک واژه با نیم‌فاصله ذکر شده است (کوچک‌تر) و بار دیگر همان واژه بدون فاصله و چسبیده (کوچکتر) آمده است (همان: ۲۲). چنین مواردی در متن فراوان وجود دارد و روند خواندن را با مشکل مواجه می‌کند.

هم‌چنین، مدتی است که در کتاب‌های فارسی از رسم‌الخط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی تبعیت می‌شود که کتاب موردبحث در موارد بسیاری دستورخط فارسی را نادیده انگاشته است. برای نمونه، آوردن واژه‌هایی مانند «جستجو» (به جای «جست‌وجو»)، «مساله» (به جای «مسئله») (همان: ۷۸)، و ... .

کم‌دقتی‌های تایپی نیز وجود دارد که در چاپ‌های بعدی باید اصلاح شود؛ مانند «بدون این که که بخشی را جا بگذارد» (همان: ۲۳). یا «مسئله این است که مومن ملحد را درک می‌کند» (همان: ۳۱) که ظاهراً شکل درست آن «درک نمی‌کند» است.

هم‌چنین، به نظر می‌رسد که بهتر بود معادل‌های انگلیسی اصطلاحات به جای این‌که در پراکنده و در درون متن قرار بگیرند به پانوشته‌ها یا پی‌نوشت منتقل می‌شد. شیوه فعلی ذکر معادل‌ها، با توجه به تعداد زیاد این اصطلاحات، با فونت تقریباً درشت در زمینه خط فارسی آزاردهنده است. گاهی در یک صفحه بیش از ده اصطلاح انگلیسی در داخل متن فارسی آمده است.

این کتاب از نظر ویرایشی نیز نیاز به بازبینی جدی دارد. چند نمونه از اشتباه‌های نگارشی ذکر می‌شود: «چنان‌چه» (همان: ۷۷) به جای «چنان‌که»؛ «اشاری» (همان: ۸۵) به جای اشاره‌ای؛ «اعاده حیثیت از ...» (همان: ۱۲۹) به جای «اعاده حیثیت به»<sup>۳</sup>. یا جملاتی از این دست که کاملاً نامفهوم است: «البته با ذکر این نکته که واقعیت‌های جهان بیرون به لحاظ معرفت‌شناختی متأخر است از جهان ذهن تلقی می‌شود» (همان: ۹۵).

#### ۲.۳ ارجاع‌ندادن به منابع مورد استفاده

در این کتاب، با وجود این‌که در قسمت «منابع» حدود ۱۲۰ منبع ذکر شده است، اما حتی یک مورد ارجاع در کتاب مشاهده نمی‌شود. این مسئله مهم، با توجه به طیف مخاطبان آن، قطعاً از مواردی است که به اعتبار علمی آن لطمه خواهد زد.



### ۳.۳ توجه نکردن به سابقه بحث

درباره ساختارگرایی و پساساختارگرایی در ایران کتاب‌های نسبتاً زیادی منتشر شده است. علت آن هم روشن است؛ ساختارگرایی و به تبع آن پساساختارگرایی بر همه نظریات علوم انسانی مدرن تأثیر داشته است. خوش‌بختانه، برخلاف اکثر کتاب‌های ترجمه‌شده در حوزه نظریه و نقد ادبی که کتاب‌هایی مقدماتی‌اند و فقط درآمدی بر مباحث یادشده در باب این دو رویکرد دارند، اکنون کتاب‌های معتبری به فارسی ترجمه شده است. کتاب‌های نسبتاً وزینی نیز به زبان فارسی در باب این دو مکتب نگاشته شده است که پاره‌ای از این کتاب‌ها در مقاله‌ای با عنوان «ساختارگرایی، پساساختارگرایی و مطالعات ادبی در ایران»<sup>۱</sup> معرفی شده است. در باب فلسفه ساختارگرایی و پساساختارگرایی نیز در بخش‌هایی از این کتاب‌ها مطالب متنوعی وجود دارد؛ مثلاً، در کتاب *ساختارگرایی در ادبیات* بخش ابتدایی کتاب مربوط به همین موضوع است. اما مهم‌ترین کتابی که در این زمینه به زبان فارسی وجود دارد کتاب *ابرساختارگرایی* ریچارد هارلند است که مؤلف سعی کرده است فلسفه ساختارگرایی و پساساختارگرایی را تبیین کند و به‌طور مفصل موضوع‌های فلسفی این دو رویکرد بررسی شده است. با توجه به وجود چنین کتاب‌ها و البته مقاله‌های متعدد در این زمینه قبل از هرچیز مؤلفان کتاب *ساختارگرایی و پساساختارگرایی* باید به این سؤال اصلی پاسخ دهند که این کتاب چه تفاوتی با کتاب‌ها و مطالب کتاب‌های قبلی دارد. البته نه در مقدمه و نه در هیچ کجای دیگر از این کتاب به چنین مسئله‌ای اشاره نشده است.

### ۴. نقد محتوایی

برای بررسی محتوایی کتاب فصل‌های مختلف کتاب و مباحث مختلف آن بررسی می‌شود و نقاط قوت و ضعف این متن به‌زعم نگارنده و در حد توان ارائه می‌شود.

#### ۱.۴ فصل اول: ساختارگرایی

عنوان فصل اول «ساختارگرایی» است. عنوانی بسیار کلی که به‌احتمال خواننده را سردرگم رها خواهد کرد که قرار است چه چیزی در باب ساختارگرایی در این فصل گفته شود. مثلاً، عنوان فصل سوم هم «ساختارگرایی و زبان‌شناسی سوسور» است که عنوانی مناسب‌تر است. بهتر بود عنوان‌بندی به‌صورتی تنظیم می‌شد که خواننده از فصل‌بندی درمی‌یافت که

قرار است با زمینه‌های پیدایی ساختارگرایی مواجه شود. اصولاً، سامان‌دهی اولیه ذهن برای مطالعه اجزا در این موارد بسیار اهمیت دارد.

سؤال اصلی در این فصل این است که چرا اساساً ساختارگرایی در تاریخ تفکر اتفاق افتاده است. در کتاب برای توضیح این مطلب «اندیشه» به‌مثابه ساختار و «اندیشه» به‌مثابه محتوا توضیح داده شده است. برای توضیح مطلب اول اذعان می‌شود که در سنت تاریخی معرفت‌شناسی، جریان غالب سوژکتیویسم بوده است که در قدیم با نظرات سوفسطاییان و در دوران متأخر با نظرات دکارت مطرح شده است. درباب اندیشه به‌مثابه محتوا نیز به اندیشه‌های هگل اشاره می‌شود که توضیح مختصر آن چندان روشن‌گر نیست. در ادامه، مؤلفان باز به مبحث سوژه‌محوری و ابژه‌محوری در تاریخ تفکر بازمی‌گردند و ادعا می‌کنند که ساختارگرایی جریانی است که در پاسخ به این دو جریان عمده و پس از آن‌ها به ظهور رسیده است. در این قسمت از کتاب واضح است که منظور از ساختارگرایی فقط همان اصطلاح معهود سوسوری نیست و ظاهراً، پس‌اساختارگرایی هم مدنظر است؛ زیرا در ادامه آمده است: «فیلسوفانی نظیر فوکو، لکان، دلوز، و دریدا در واقع برای حل بحران‌های معرفت‌شناختی به ساختارگرایی روی می‌آورند» (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۱۶). احتمالاً، ساختارگرایی معادل اصطلاح عام‌تری است که قبلاً هارلند از آن به «ابرساختارگرایی» تعبیر کرده بود.

#### ۱.۱.۴ ساختارگرایی و جریان‌های فکری مدرن

در این قسمت ارتباط ساختارگرایی با جریان‌های فکری دنیای مدرن بررسی می‌شود. البته، به‌نظر می‌رسد که توجه به ساختارگرایی در برابر جریان‌هایی مانند آگزیستانسیالیسم اهمیت دارد که بررسی نشده است. در این جریان‌های فکری تفرّد برجسته و جهان فاقد هرگونه نظامی تلقی می‌شود، این درحالی است که کل‌گرایی در ساختارگرایی پاسخی در برابر تفرّد آگزیستانسیالیستی و نظر داشتن به حاکمیت قواعد کلی برای رویدادها، در برابر فقدان یافتن نظام در آگزیستانسیالیسم است. بین در این باره می‌گوید که ساختارپنداری آزادی موردنظر آگزیستانسیالیست‌ها را کم می‌کند (پین ۱۳۹۴: ۸۸).

در فصل اول، ساختارگرایی جریانی مدرنیستی تلقی شده است که البته قابل‌تشکیک است. از آن‌جاکه ساختارگرایی به‌دنبال تحمیل خوانشی خاص بر متن است، بیش‌تر شبیه جریان‌های سنتی است تا مدرن. هارلند می‌گوید: «موضع آن‌ها هنوز موضع علم سنتی عینیت (ابژکتیویته) است و هدف آن‌ها همان هدف علم سنتی حقیقت» (هارلند ۱۳۸۸: ۱۱).

درباب اختلاف ساختارگرایی و مارکسیسم، مسئله تفاوت در نگاه به تاریخ مطرح می‌شود. البته، بسیار گذرا و مبهم و تفاوت دیدگاه‌ها و چرایی آن‌ها به درستی بررسی نشده است. هم‌چنین، نقل شده که ساختارگرایی در خدمت سنت حاکمان و سلطه‌جویان است، اما از این مهم سخنی به‌میان نیامده است که اگرچه شاید این‌گونه به‌نظر برسد که ساختارگرایی در خدمت حاکمان است، از آن‌جاکه متون در همه فرهنگ‌ها متأثر از نهادهای قدرت‌اند و ساختارگرایی هم ساختارهای همین متون را بررسی می‌کند، این تلقی تاحدی جزم‌گرایانه به‌نظر می‌رسد و اصولاً، ساختارگرایی به چنین مواردی نظر ندارد. همان‌گونه که اشتراوس تأکید می‌کند، ساختارگرایی نه به واقعیت تجربی، بلکه به الگوهای ساخته‌شده براساس آن واقعیت مربوط می‌شود (فکوهی ۱۳۸۶: ۱۸۸).

در بحث از مقایسه با مارکسیسم، باید به مشابهت‌های ساختارگرایی و مارکسیسم هم اشاره شود. اسکولز بر آن است که این دو جریان در ارزش‌هایی با هم اشتراک دارند. پاسخ به مسائل معرفت‌شناختی به‌ویژه پاسخ به مسئله رابطه ذهن انسان با نظام‌های ادراکی و زبانی‌اش و رابطه او با جهان عینی (اسکولز ۱۳۸۳: ۱۷). در ادامه، می‌گوید در هر دو جریان نگرشی علمی، ادغام‌گرایانه، و کل‌نگرانه به جهان و انسان وجود دارد و هر دو واکنشی در برابر بیگانگی و ناامیدی مدرنیستی‌اند (همان: ۱۸).

درباب تفاوت پدیدارشناسی و ساختارگرایی هم باز به مسئله تاریخ توجه می‌شود و اذعان می‌شود که در پدیدارشناسی تاریخ رو به پیشرفت است، اما ساختارگرایی مسئله گسست را مطرح می‌کند. ظاهراً، منظور این است که تاریخ در پدیدارشناسی معنای سخت و صلبی ندارد و هم‌راه با پیشرفت زمان می‌توان معنای تاریخ را نیز دیگرگون فهمید؛ اگر این برداشت از متن صحیح باشد، تقابل پدیدارشناسی و ساختارگرایی از این منظر در نگاه به تاریخ بی‌ربط می‌نماید. در ساختارگرایی، بحث درباره گسست در تاریخ، از دیدگاه مطالعه هم‌زمانی سوسور استنباط می‌شود، هرچند گسست تاریخ تعبیر مناسبی نیست؛ زیرا همان‌گونه که کالر تأکید می‌کند بحث اختیاری‌بودن نشانه‌ها به‌وضوح اثبات سرشت عمیقاً تاریخی زبان است. سوسور بر آن است که رابطه بنیادینی بین دال و مدلول برقرار نیست و نشانه هسته بنیادینی ندارد که در برابر هر نوع تغییر در طول زمان مقاوم باشد، بنابراین، خارج از زمان قرار نمی‌گیرد و قابل‌تغییر است. اما همین که پذیرفتیم نشانه هسته ضروری‌ای ندارد که حفظ آن الزامی باشد، باید به‌مثابه موجودیتی رابطه‌ای و به‌لحاظ روابطش با دیگر نشانه‌ها تعبیر شود و در این‌جا روابطی معتبرند که در مقطع زمانی خاصی

حضور دارند (کالر ۱۳۹۰: ۳۸-۳۹). از این نکته اخیر است که بحث گسست تاریخی در ساختارگرایی ایجاد شده است، درحالی‌که این تعبیر بسیار متفاوت با چیزی است که عده‌ای بر آن اصرار دارند. به نظر کالر، بحث در این است که «از آن‌جاکه زبان موجودیتی کاملاً تاریخی و همواره در حال تغییر است، برای تعریف عناصر آن باید به روابطی توجه داشت که در وضعیتی ویژه و هم‌زمانی پدید می‌آیند» (همان: ۳۹). در واقع، سوسور بین مطالعات هم‌زمانی و درزبانی زبان تمایز ایجاد کرد و نه این‌که از آن صرف‌نظر کرده باشد. روش مطالعه ساختارگرا، هم‌چون هر مطالعه علمی دیگری، حرکت از زمان حال و موجود به زمان‌های گذشته است، نه بالعکس. این نحوه مطالعه در برابر روشی قرار دارد که پدیده‌ها را به‌شکلی تاریخی از گذشته به حال مطالعه می‌کند. واضح است که هر دوی این روش‌ها مزایایی دارند و البته کاستی‌هایی هم وجود دارد. از منظر مطالعه تاریخی، ارتباط ساختاری نشانه‌ها در ارتباط با یک‌دیگر چندان واضح نیست و ذهنیت هم‌زمانی پژوهش‌گر خواه‌ناخواه در کار دخالت می‌کند. مثلاً، نقص کار کسی که می‌خواهد غزل انوری را در قرن ششم مطالعه کند این است که بسیاری از الزام‌های قرن ششم ناشناخته‌اند؛ در نتیجه، ارتباط غزل انوری به‌مثابه یک نشانه با دیگر نشانه‌های آن زمان به‌درستی برای پژوهش‌گر مشخص نیست. در اصل، نشانه‌ها به‌شکل ناخودآگاه ابتدا در معنای هم‌زمانی درک می‌شوند و این دریافت ابتدایی در تلقی‌های تاریخی تأثیرگذار خواهد بود.

در باب تفاوت پدیدارشناسی و ساختارگرایی علاوه بر تفاوت در مباحث تاریخی (که بیان شد)، ذکر این نکته ضروری است که در ساختارگرایی، ساختار باعث ایجاد التفات ویژه‌ای به پدیده می‌شود. آگاهی از ساختاری خاص ناخودآگاه ذهن را به‌سمت درک و توجهی خاص به یک پدیده معطوف می‌کند. اگر پژوهش‌گر ساختارگرا به ساختارهای قصه‌های یک قوم خاص دست یابد، در آن صورت، هر قصه دیگری از این قوم با التفات به آن ساختار درک می‌شود. این ویژگی نگاه ساختارگرایی بعدها به‌منزله یکی از نقص‌های ساختارگرایی مطرح و بیان شد که ساختارگرایی تلاش می‌کند همه متون را در یک ساختار مشترک دسته‌بندی کند فارغ از تفاوت‌های آن‌ها و درغیراین صورت آن‌ها را غیرساختاری می‌داند و طرد می‌کند. رویکرد ساختارگرایی باعث می‌شود که یک جهت‌گیری و پیش‌داوری درمورد پدیده‌ها شکل گیرد و همین مانع از شناخت درست آن پدیده شود. از این‌جا می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین عواملی که ساختارگرایی را به پساساختارگرایی مسخ کرد همین نگاه پدیدارشناسانه بود، همان‌که باعث تغییر نگارش بارت در *اس/زد*، در قیاس با *نقد و حقیقت* شد (همان: ۳۳۲).

#### ۲.۱.۴ چستی ساختار

مسئله بعدی در این کتاب بیان مؤلفه‌ها و استلزام‌های یک ساختار است. ابتدا، بحثی در باب ابرساختارها و ساختارهای کوچک‌تر آمده است که به نظر می‌رسد نیاز به بازبینی جدی دارد؛ زیرا به شکل حاضر هیچ معنای روشنی از آن مستفاد نمی‌شود. نویسندگان مؤلفه بعدی را کلان‌بودن ساختار ذکر کرده‌اند و این نکته که کل همه اجزا را در بر می‌گیرد و درعین حال، نمی‌توان آن را [فقط] مجموع اجزا دانست، بلکه در این جا نسبت‌ها اهمیت می‌یابد. در این جا به تفاوت ساختار و سیستم اشاره می‌شود. بهتر بود که برای فهم بهتر خوانندگان مثالی از سیستم و ساختار ارائه می‌شد تا ذهن خوانندگان دچار تشتت نشود، زیرا این اصطلاحات در حوزه‌های مختلف علوم انسانی آن‌چنان بارهای معنایی متفاوتی دارند که ممکن است باعث کژتابی‌هایی شود. به هر روی، می‌توان سیستم را مانند یک ساعت فرض کرد که در آن اجزا با یکدیگر در یک نظام قرار دارند و در صورت لزوم می‌توان هر یک از اجزا را تعویض کرد و با این تعویض مشکلی در سیستم پدید نخواهد آمد (مثلاً، ممکن است بند ساعت یا باتری آن تعویض شود)؛ اما (همان‌گونه که در کتاب هم آمده است) ساختار مثلاً مانند جامعه است که نمی‌توان به راحتی جزئی را با جزئی دیگر جای‌گزین کرد؛ زیرا در این جا «متغیرهای مربوط به افراد» اهمیت دارد و به همین دلیل است که حذف و ترور در سیاست شیوه‌ای رایج برای از کار انداختن ساختار است (جای‌گزینی کسی که حذف می‌شود مثل جای‌گزینی یک باتری ساعت نیست).

سومین مؤلفه ساختار خودتنظیم‌کنندگی<sup>۵</sup> آن ذکر شده است، این‌که ساختارها در موقعیت‌های مختلف خود را تنظیم می‌کنند. به نظر می‌رسد که این ویژگی ساختارگرایی بیش‌تر ناظر به جریان‌های علوم سیاسی و اجتماعی است. به هر حال، ذکر این نکته در این قسمت ضروری به نظر می‌رسد (اگرچه در کتاب به آن اشاره‌ای نشده) که ساختاری که با وضعیت زمانی و مکانی دیگری شکل بگیرد و نسبت‌های تازه‌ای بین آن‌ها شکل بگیرد، در آن صورت، دیگر آن ساختار قبلی نیست؛ همان‌گونه که آمد، در اصل، تفاوت سیستم و ساختار در همین نکته بود که اجزا در ساختار ویژگی کیفی داشتند نه کمی. مگر می‌شود مثلاً نظام سیاسی یک کشور اروپایی را به کشوری در خاورمیانه یا آفریقا منتقل کرد و این نظام در هر دو کشور به یک شکل اجرا شود؟ به هر حال، غفلت از این نکته در کتاب باعث پدید آمدن تناقضی شده است که عیناً نقل می‌شود:

«بعدها دریدا در پسااختارگرایی همین مسئله را نقد می‌کند و می‌گوید ساختار چنان دگم و صلب می‌شود که همه چیز را می‌خواهد ببلعد و همین جاست که ساختار ترک برمی‌دارد» (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۲۳).

«به همین دلیل است که می‌گوییم ساختارها زنده هستند و تحول پیدا می‌کنند. ساختار یک امر دگم، همیشه ثابت، فرازمانی، و فرامکانی نیست» (همان: ۲۴).

چهارمین شاخصه ساختار در ساختارگرایی تمامیت (یا کلیت) ذکر شده است و در ادامه مبحث قبلی آمده است که اگرچه ساختارها و نسبت اجزای آن تغییر می‌کند، اما تمامیت آن از هم نمی‌پاشد؛ زیرا نسبت‌داشتن از بین نمی‌رود، بلکه نسبت‌های جدید برقرار می‌شود. دیگر ویژگی ساختارگرایی تلقی خاص از تاریخ است که قبلاً درباره آن بحث شد. در این قسمت، نویسندگان تلقی فوکو را درباب ساختار و تناظر آن با ایستمه را نزد او بررسی کرده‌اند. نویسندگان از منظر گسست تاریخی مدنظر ساختارگرایان بار دیگر ساختارگرایی را تعبیر می‌کنند و این بار (خوش‌بختانه) بسیار روشن‌تر و به‌هم‌راه مثال‌هایی که بحث را تا اندازه زیادی ساده و روشن ارائه می‌دهد.

بحث بعدی همان مسئله ابتدایی کتاب است: وجود ساختارهای کوچکی که دارای هویت‌اند در درون یک ابرساختار. سؤال این است که چگونه تغییر از یک ساختار به ساختاری دیگر ممکن است؛ که در این جا پاسخ این است که تغییرات در درون ساختارهای کلان‌تر ایجاد می‌شود. این بحث در این جا تا حدود زیادی روشن و مفهوم است، اما معلوم نیست که چرا آن‌چه به این قسمت مربوط است، در جایی دیگر نیز به‌شکلی ناقص ارائه شده است (برای مقایسه، بنگرید به همان: ۲۲-۳۳). به نظر می‌رسد، انسجام‌نداشتن درباب این بحث در کتاب باید موردبازنگری قرار بگیرد.

پیاژه نیز شبیه به آن‌چه درباب مؤلفه‌های ساختار در این کتاب آمده است، در مقاله «مفاهیم بنیانی ساخت‌گرایی» سه مفهوم اصلی ساخت‌گرایی را کلیت، تبدیل، و خودتنظیم‌کنندگی می‌داند و هریک از این سه مفهوم را توضیح می‌دهد (پیاژه ۱۳۷۳: ۲۷-۳۶). اما در کتاب موردبررسی در این مقاله مفاهیم کلیت (تمامیت) و خودتنظیمی (خودتنظیم‌کنندگی) ارائه شده است و بحث تبدیل مدنظر پیاژه در همان خودتنظیمی ادغام شده و به‌جای آن، ویژگی‌های دیگری از ساختارگرایی، و نه ساختار بررسی شده است؛ درحالی‌که در ابتدای بحث نویسنده قصد بیان مؤلفه‌ها و استلزام‌های یک ساختار را دارد (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۲۲). مباحثی مانند زمان و مکان در ساختارگرایی و تلقی ساختارگرایان از تاریخ مربوط به ساختارگرایی است و جزو مؤلفه‌های ساختار محسوب نمی‌شود.

## ۲.۴ فصل دوم: گزیده‌ای از دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور

فصل دوم کتاب با عنوان «گزیده‌ای از دوره زبان‌شناسی عمومی سوسور» مبحث‌های سوسور را در کتابی بررسی می‌کند که شاگردانش، شارل بالی و آلبر سه‌شیه، پس از مرگ او و از روی جزوه‌های درسی نوشته‌اند. پیش‌تر در قسمت نقد روشی، به این موضوع اشاره شد که این فصل در ساختار کتاب زائد به نظر می‌رسد، زیرا از یک سو، مباحثی گزینشی از کتاب سوسور در این فصل ذکر شده و از سوی دیگر، همین مباحث در فصل سوم نیز تکرار می‌شود.

## ۳.۴ فصل سوم: ساختارگرایی و زبان‌شناسی سوسور

در فصل سوم با عنوان «ساختارگرایی و زبان‌شناسی سوسور» نویسندگان نکات مهمی را تبیین کرده‌اند که در فصل قبلی از دوره زبان‌شناسی عمومی نقل کرده بودند. در این جا، بحث در مورد این است که نظرات سوسور مبنای ساختارگرایی شد:

بعد از سوسور افرادی مثل لوی اشتراوس و پیازه دیدگاه‌های سوسور را گسترش دادند و ساختارگرایی را در مردم‌شناسی و روان‌شناسی به کار بردند. پیازه کتابی با عنوان *ساختارگرایی* دارد که در آن ساختارگرایی را تبیین می‌کند و آن را در روان‌شناسی بسط می‌دهد. افراد دیگری نیز ساختارگرایی را در دیگر حوزه‌ها گسترش دادند. از جمله آلتوسر در مارکسیسم، فوکو در علوم اجتماعی، لکان در روان‌شناسی، بارت در ادبیات، و بدین ترتیب ساختارگرایی پارادایم مسلط دوران خود می‌شود (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۶۹).

بهتر بود، از لوی اشتراوس هم در این جا ذکری به میان می‌آمد، کسی که ساختارگرایی در ادبیات با نظرات او آغاز شد. نکته قابل توجه دیگر، روشن ساختن این مهم است که این طیف وسیع از ساختارگرایی در علوم مختلف آیا شبیه به هم‌اند یا اصولاً با هم قابل مقایسه‌اند؟ درست است که ساختارگرایی با نظرات سوسور بنیان نهاده شد، اما علوم مختلف از هر بخش از نظرات او بهره بردند و اتفاقاً همه آن‌ها نیز ساختارگرایی نامیده شده است. بنابراین، ضروری است که میان انواع رهیافت‌هایی که به ساختارگرایی معروف‌اند، تفاوت‌هایی قائل شد، در غیر این صورت، ابهام و اشتباه پدید خواهد آمد. صفوی درباره این به هم ریختگی ساخت‌گرایی و در پاسخ به طبقه‌بندی انواع مختلف ساختارگرایی آن را این گونه تقسیم‌بندی می‌کند: ساختارگرایی پیازه‌ای (نوعی جهان‌بینی کلی)، ساختارگرایی سوسوری (نگرش در مطالعه نظام‌های نشانه‌ای، به ویژه نظام زبان)، ساختارگرایی بارتی (عمل مطالعه نشانه‌ها در قالب یک نظام)، ساختارگرایی فرانسوی (مطالعه در حوزه

نشانه‌شناسی) (صفوی، به نقل از کالر ۱۳۸۸: ۳۷۶). هریک از این رویکردهای ساختارگرایی حوزه‌های مشخصی را بررسی کرده‌اند و بسیار گسترده شده‌اند. مثلاً، امروزه فقط در ساختارگرایی فرانسوی مباحث متعددی، هم در دست‌ورزبان روایت و هم در روایت‌شناسی قابل تفکیک است. بنابراین، اطلاق کلی ساختارگرایی به همه این رویکردها منطقی نیست. مثلاً، کار بارت در *امپراطوری نشانه‌ها* کاری است که نشانه‌ها را در یک نظام (فرهنگ و آداب ژاپن) مطالعه کرده است. اگر درباب مشابهت‌ها و تفاوت‌های نشانه‌های آن نظام با نظام‌های دیگر (مثلاً دیگر فرهنگ‌های شرقی) مطالعه‌ای صورت بگیرد در این صورت، آن کار سوسوری خواهد بود. در واقع، ساختارگرایی سوسوری، که پایه‌گذار آن لوی اشتراوس بود، بیش از هر چیز به مبحث لانگ و پارول تکیه می‌کند.

به‌هر حال، در کتاب مورد مطالعه ساختارگرایی به شکل رویکردی عام در نظر گرفته شده است؛ این عام‌بودن اگر در سطح کلی فلسفی باقی بماند، مشکل چندانی ایجاد نمی‌کند، اما وقتی موارد به شکل جزئی با هم خلط شوند، ابهام‌ها و اشکال‌هایی را پدید می‌آورند. نمونه این مشکل تعمیم ساختارگرایی در جایی است که نویسندگان بر آن‌اند که ساختارگرایی پیش‌بینی را قبول ندارد؛ این در حالی است که اگرچه شاید در سطح فلسفه و برخی رویکردهای ساختارگرایانه این امر صحیح باشد، اما ساختارگرایی در برخی حوزه‌ها امکان پیش‌بینی می‌دهد. وقتی ساختارهای خاص یک دوره در فرهنگ یا ادبیات مشخص باشند، می‌توان منتظر بود که پدیده‌های دیگر نیز از آن ساختارها تبعیت کنند و این نوعی پیش‌بینی است؛ مثلاً، می‌توان پیش‌بینی کرد که از آن‌جا که ساختار سریال‌های سیما در سال‌های اخیر شکل خاصی داشته است، هم‌چنان این ساختار ادامه پیدا کند. هم‌چنین، مثلاً می‌توان پیش‌بینی کرد وقتی یک ساختار حکومت از بافتی که در آن پدید آمده (طبعاً روابط در آن بافت با یک‌دیگر تنظیم شده‌اند) به بافتی دیگر منتقل شود، آن ساختار سابق مسخ خواهد شد. در ادبیات وقتی ساختار فیلم‌ها یا رمان‌های پرمخاطب مشخص شود، نویسندگان با همان ساختار به تولید ادامه می‌دهند. در صفحه صد این کتاب نیز همین پیش‌بینی‌کنندگی ساختارگرایی لحاظ شده است: «در ساختارگرایی آگاهی از درون یک ساختار بیرون می‌آید. یعنی سوژه‌شناسنده در یک ساختار از پیش آماده‌ای، قبل از این که من باشد قرار گرفته است».

در ادامه، در کتاب مبحثی مطرح شده است که چندان روشن نیست. «دال وجهی از نشانه است که توسط اجتماع قرارداد می‌شود، اما مدلول از منظر سوسور قراردادی نیست» (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۷۶). همان‌گونه که خود نویسندگان هم اذعان کرده‌اند، دال و مدلول



سوسوری بدون یکدیگر امکان بروز ندارند و از این روست که سوسور نشانه را مانند پشت و روی یک کاغذ می‌داند. در این صورت، چگونه می‌شود که دال قراردادی باشد و مدلول نه؟ آن‌چه در توضیح این مطلب آمده است به هیچ وجه گویا نیست. پیچیدگی بحث زمانی بیش‌تر می‌شود که در ادامه می‌گوید: «مثلاً، لفظ آب (دال) قراردادی است، ولی مفهوم (concept) آب قراردادی نیست» (همان). درباره همین مثال به این دو جمله توجه شود:

۱. لیوان را پر از آب کرد.

۲. این‌ها رو آب کن (بفروش).

اگر در این دو مثال مفهوم آب قراردادی نباشد، یکی از دو جمله بی‌معنی است. علاوه بر این، در این جا مدلول معادل با «مفهوم» یا «concept» آمده است، در حالی که در اصطلاحات زبان‌شناسی سوسوری برابر نهاد «مدلول» «signified»<sup>۶</sup> است. مدلول با اصطلاحات دیگری هم می‌تواند تعریف شود، مانند مرجع، مصداق، و معنا، اما هر یک از این اصطلاح‌ها پیشینه و بار معنایی خاص و متمایزی دارند (سجودی ۱۳۸۵: ۳۷-۶۲). در ادامه بحث به انتقادهای دریدا از دال و مدلول سوسوری اشاره شده است که البته ارجاعی به آثار دریدا مشاهده نمی‌شود و فقط نقل قول‌هایی غیرمستقیم از او آمده است، در حالی که اهمیت طرح انتقادهای دریدا و پاسخ‌های نویسندگان کتاب زمانی علمی و مستند است که دقیقاً برای موارد طرح‌شده استنادی دقیق وجود داشته باشد (خبازی کناری و سبطی ۱۳۹۶: ۷۷).

#### ۱.۳.۴ ساختارگرایی و زبان‌شناسی

اگرچه عنوان بحث بعدی کتاب «ساختارگرایی و زبان‌شناسی» است، معلوم نیست چرا مبحث زبان‌شناسی و فلسفه مطرح شده است: «شاید بتوان گفت تأثیری که سوسور بر فلسفه قرن بیستم گذاشت بیش‌تر از فیلسوفان گذشته بود» یا «دریدا کسی است که زبان‌شناسی را وارد مباحث فلسفی می‌کند». احتمالاً، در عنوان این بخش اشتباهی صورت گرفته است. علاوه بر این، در این جا بحثی مطرح می‌شود که مربوط به بخش بعدی (ساختارگرایی در ادبیات) است: بحث استعاره و مجاز که در کنار اصل تمایز نشانه (در کتاب تفاوتی بودن ذکر شده است)، دومین وجه اهمیت نشانه (از منظر نویسندگان) است و آن را خطی بودن نشانه عنوان کرده‌اند. در این جا نظرات سوسور در باب روابط هم‌نشینی و جانشینی مطرح شده است. سوسور این روابط را از یکدیگر متمایز کرد.

#### ۲.۳.۴ ساختارگرایی در ادبیات

عنوان مبحث بعدی این فصل «ساختارگرایی در ادبیات» است. قبل از هر چیز نویسندگان منظورشان را از ساختارگرایی در ادبیات بیان می‌کنند: «ساختارگرایی در ادبیات ... درصدد یافتن ساختار درون متن ادبی و نیز ارتباط آن با سایر متون ادبی هم‌زمان با آن است» (همان: ۸۰). در این جا در کتاب به‌زعم مؤلفان دو مسئله مهم طرح شده است: ۱. در ادبیات با ساختارهای خودتنظیم‌گر مواجهیم که به‌طور مداوم درحال دگرگونی‌اند و درعین‌حال، وضعیت جدید را می‌پذیرند. این تغییرات در ساختارهای کوچک‌تر درون یک ساختار کلان‌تر شکل می‌گیرد، بنابراین، ساختارهای ادبی مدام درحال تبدیل به ساختارهای دیگر هستند که همگی درون ساختار کلان‌تر قرار دارند؛ ۲. ساختارهای ادبی با ساختارهای فرهنگی دیگر در ارتباط‌اند. مسئله اول در چند جای دیگر این کتاب نیز آمده است و در همه‌جا نیز به‌شکلی کاملاً مبهم ارائه شده است. بهتر بود یک‌بار تکلیف این بحث کاملاً روشن می‌شد. این روشن‌گری حتماً با ارائه مثال و بیان شفاف مسئله صورت می‌گیرد و نه با تکرار. هم‌چنین، برای روشن‌تر شدن مبحث حتماً باید ارجاع‌هایی به کتاب‌هایی که در این مورد بحث کردند انجام شود مانند کتاب *ساختارگرایی در ادبیات* از رابرت اسکولز (اسکولز ۱۳۹۳: ۱۳۲ به بعد).

در باب ارزش نظر سوسور در ادبیات، به ویژگی قراردادی بودن و خطی بودن نشانه‌ها بسنده شده است. در باب مورد اول آمده است که از طریق آن می‌توان وجوه اشتراک یا افتراق یک مفهوم مشترک را در زبان‌های مختلف جست‌وجو کرد. اما بحث را در همین حد متوقف کرده است، درحالی‌که این نظر سوسور در باب نشانه در مطالعات ادبی تأثیری ژرف به‌جا می‌گذارد. برای نمونه، در ادبیات فارسی مثال جالبی که می‌توان برای این نظر سوسور ذکر کرد اختلاف نظر و قضاوت دو تن از مشهورترین منتقدان دنیای قدیم درباره شعر از رودکی است با مطلع «بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی». نظامی عروضی در کتاب *چهار مقاله* (نگارش در قرن ششم هجری) این شعر رودکی را بسیار می‌ستاید: «چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی‌موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد ... هنوز این قصیده را کس جواب نگفته است که مجال آن ندیده‌اند که ازین مضایق آزاد توانند بیرون آمد ...» (نظامی عروضی ۱۳۴۶: ۵۳-۵۴). قرن‌ها بعد یکی دیگر از منتقدان به‌نام دولتشاه سمرقندی در کتابش به نام *تذکره الشعرا* (نگارش در قرن نهم هجری) نظری کاملاً مخالف نظر نظامی عروضی را ذکر می‌کند و به این شعر

رودکی ایراد می‌گیرد و از شهرت عجیب و تأثیری که در شنونده داشته ابراز شگفتی می‌کند: «این قصیده‌ای است طویل ایراد مجموع آن را این کتاب تحمل نیاورد. گویند امیر را این قصیده به خاطر چنان ملایم افتاد که موزه در پای ناکرده سوار شد و عزم بخارا نمود، عقلا را این حالت بخاطر عجیب می‌نماید که این نظمی است ساده و از صنایع و بدایع و متانت عاری چه که اگر درین روزگار سخن‌وری مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند، مستوجب انکار همگان شود...» (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰: ۳۳).

دولت‌شاه در حالی می‌گوید که این شعر فقط نظمی ساده است که نظامی فقط در یک بیت از این قصیده هفت صنعت یافته بود:

«آفرین و مدح سود آید همی      گر بگنج اندر زیان آید همی

و اندرین بیت از محاسن هفت صنعت است: اول مطابق، دوم متضاد، سوم مردف، چهارم بیان مساوات، پنجم عذوبت، ششم فصاحت، هفتم جزالت. و هر استادی که او را در علم شعر تبحری است چون اندکی تفکر کند، داند که من درین مصمیم» (نظامی عروضی ۱۳۴۶: ۵۴).

علت این اختلاف نظر فاحش را می‌توان با همین قراردادی بودن نشانه‌ها تفسیر کرد. بدین معنی که قراردادهای شعری در دوره‌ای که رودکی شعر را سروده و نظامی عروضی درباره آن اظهار نظر کرده (قرن ششم)، با زمانی که دولت‌شاه درباره آن اظهار نظر کرده (قرن نهم) تفاوت پیدا کرده است.

درباب خطی بودن نشانه هم توضیح‌های بیش‌تر در باب رابطه جانشینی یا استعاره است، درحالی‌که پژوهش‌های ساختارگرایان بیش‌تر بر جنبه هم‌نشینی تأکید دارد. اسکولز می‌گوید در شعر غلبه با وجه واژگانی و جانشینی زبان است، اما در اسطوره وجه ساختاری و هم‌نشینی زبان غلبه دارد. به همین علت، پراپ و لوی استراوس بیش از هر چیز به ساختارهای اسطوره توجه نشان دادند و به همین علت است که در فعالیت ساختارگرایان مصالح اساطیری جایگاه ممتازی دارد (اسکولز ۱۳۹۳: ۹۵).

تأثیر نظرات سوسور و ساختارگرایان در ادبیات بسیار بیش‌تر از این دو مورد است که متأسفانه در این کتاب مطرح نشده است. اگر هم نپرداختن به دیگر موارد به‌علت موضوع کتاب است (فلسفه ساختارگرایی)، لزوم ورود به این مباحث در همین حد و بدون تبیین وجوه فلسفی آن‌ها نیاز به توضیح دارد. به‌هرروی، در این جا به اهم تأثیراتی که سوسور در مطالعات ادبی و فرهنگی پس از خود گذاشت اشاره‌ای گذرا می‌شود:

تمایزی که سوسور میان زبان و گفتار ایجاد کرد در ادبیات بسیار اهمیت دارد و پایه مباحث ساختارگرایی است که اصلاً در این قسمت بدان اشاره نشده است. مثلاً، در ادبیات، لانگ را می‌توان کل حوزه ادبیات در نظر گرفت و پارول را یک اثر ادبی. با توجه به موضوع تحلیل، تحلیل‌گر می‌تواند لانگ و پارول را تغییر دهد. مثلاً، اگر موضوع تحلیل شعر «زمستان» اخوان ثالث باشد، لانگ می‌تواند ادبیات دوره‌ای مشخص در شعر فارسی باشد (دهه ۱۳۳۰-۱۳۴۰) و پارول شعر «زمستان». همان‌گونه که در زبان می‌توان برای افاده یک معنا از صورت‌های مختلف گفتار استفاده کرد، در این جا هم می‌توان پارول‌های دیگری را نیز ذکر کرد. مثلاً «آی آدم‌ها» و «می تراود مهتاب» نیما یوشیج.

تایسن در باب این بحث می‌گوید از دید ساختارگرایی جهان از دو سطح بنیادی تشکیل می‌شود: مرئی و نامرئی. جهان مرئی شامل آن چیزهایی است که می‌توان پدیده‌های سطحی نامیدشان: تمام بی‌شمار اشیا و فعالیت‌هایی که هر روز می‌بینیم یا در آن‌ها شرکت می‌کنیم. اما جهان نامرئی شامل ساختارهایی است که تمامی این پدیده‌ها بر آن‌ها استوارند و از طریق آن سامان می‌یابند به گونه‌ای که قادر به فهم آن می‌شویم [اما عده کمی این ساختارها را می‌بینند] (تایسن ۱۳۸۷: ۳۳۶).

بحث سوسور در باب «عوامل درونی و برونی زبان» نیز در مطالعات ادبیات و فرهنگ اهمیت زیادی دارد. کالر درباره این موضوع می‌گوید که دستگاه زبان نوعی نظام است. مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای بیناشخصی. گفتار مجموعه تظاهرات مادی این نظام در سخن‌گفتن یا نوشتن است. ساخت‌گرایان دو تمایز عمده را بر مبنای تقابل میان دستگاه زبان و گفتار در نظر می‌گیرند: تمایز قاعده و رفتار و تمایز نقش‌مندی و غیرنقش‌مندی. در پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی قاعده تاحدی از رفتار فاصله می‌گیرد و همین فاصله معنادار است. مثلاً، در فرهنگ پدرسالارانه زن/ دختر باید از مردش (پدر، شوهر، برادر، و ...) فرمان‌بری کند و این یک قاعده است. وقتی در این نظام فرهنگی زن/ دختر در ظاهر از مرد اطاعت می‌کند، ولی در باطن و پنهانی کار خودش را بکند یا با ترفندهایی حرف خودش را بر کرسی بنشانند، بین قاعده و رفتار فاصله افتاده است و این فاصله برای تحلیل‌گر باید معنادار باشد. در عالم ادبیات این مثال را می‌توان در قالب غزل در سبک عراقی دید. قالب غزل در این دوره یک قاعده است (سبک دوره) که اکثر شاعران قرن‌های هفتم و هشتم هجری بدان پای‌بند بودند، ولی گاهی رفتارهای (سبک شخصی) بعضی از شاعران شاخص این دوره برجسته و منحصر به فرد می‌شود و بین قاعده و رفتار فاصله می‌افتد؛ مثلاً، سبک شعری مولانا مؤلفه‌های زیادی از دوره خراسانی را نیز در خود

دارد. هم‌چنین، حافظ در قالب غزل مدح و انتقادهای اجتماعی را وارد می‌کند که تا قبل از خودش چندان سابقه‌ای نداشت.

بحث عناصر کارکردی و غیرکارکردی نیز در ساختارگرایی ادبیات اهمیت فراوان دارد. مثلاً، در ادبیات تفاوتی ندارد که شاعری شعر سستی را در قالب‌های سستی بگوید یا قالب‌های شعری جدید؛ اگر همان حرف‌ها و همان تصویرها تکرار شوند، اختلاف‌ها غیرکارکردی و غیرنقش‌مند خواهد بود، زیرا به تولید اثری نو با معنایی جدید منجر نشده‌اند. برعکس، اگر شاعری نوپرداز حرف‌های نو را در قالب‌های سستی بزند، تفاوت‌ها نقش‌مند و کارکردی خواهند بود. مثلاً، نوپردازی مانند فریدون مشیری (در اشعاری مانند «بی تو مهتاب شبی...») هنوز سنت گراست و شاعرانی مثل سیمین بهبهانی (در بسیاری از غزل‌هایش) و فروغ (در تنها غزلش). در شعر مشیری قالب نو عنصری غیرکارکردی است و در غزل فروغ زبان و تصاویر شعری او عناصری کارکردی.

بحث بعدی در این بخش «زبان، کانون توجه فیلسوفان در قرن بیستم» است. در این بخش، کتاب رویکرد هوسرل و هایدگر را به زبان مطرح کرده است.

#### ۴.۴ فصل چهارم: پساساختارگرایی

عنوان فصل چهارم کتاب «پساساختارگرایی» است. برای ورود به بحث این نکته مطرح می‌شود که ساختارگرایی رویکردی فلسفی است و سپس در مباحثی مهم به‌خوبی نظرات سوسور در زبان‌شناسی و نظرات کانت را در فلسفه مقایسه می‌کند.

در ادامه، در بخشی با عنوان «پساساختارگرایان» این نکته مورد توجه قرار می‌گیرد که پساساختارگرایان مجموعه‌ی کثیری از افراد در حوزه‌های فلسفه، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، ادبیات، علم، الهیات، و ... هستند که گنجاندن همه‌ی آن‌ها در ذیل پساساختارگرایی دشوار است. پساساختارگرایی جریان عامی است که از درون نظرگاه‌های فیلسوفان و فلسفه‌ی پسامدرنیته سربرآورده‌اند که خود این فیلسوفان در تقابل با یک‌دیگر شکل گرفته‌اند. باید هر یک از این فیلسوفان را با مفاهیم خودشان تبیین کرد، زیرا مبنای مشترکی در آنان وجود ندارد. اساساً، در پساساختارگرایی مبنای به‌منزله‌ی امر فلسفی وجود ندارد. بدین ترتیب، پساساختارگرایی مجموعه‌ی متکثری معرفی می‌شود که در ساحت مطالعه و تحقیق باید به آن توجه داشت. اما همین نکته که نویسندگان مطرح کرده‌اند، ظاهراً بلافاصله فراموش می‌شود؛ زیرا آنان به جای مطرح کردن فلسفه‌ی جریان

متکثر پساساختارگرایی، فقط و فقط ساختارزدایی را (سی صفحه آخر کتاب) مطرح می‌کنند. این ایراد زمانی اهمیت بیش‌تری دارد که در عنوان کتاب، ساختارگرایی و پساساختارگرایی آمده است، نه ساختارگرایی و ساختارزدایی. بدین ترتیب، انتظار خواننده کتاب برای مطرح کردن فلسفه پساساختارگرایی برآورده نمی‌شود. در این جا کتاب گرفتار معضلی شده است که پین نیز در فرهنگ اندیشه انتقادی اشاره کرده است؛ برداشتی غیردقیق و گمراه‌کننده وجود دارد که ساختارگرایی را منحصرأ محدود در شالوده‌شکنی (ساختارزدایی) می‌داند (پین ۱۳۹۴: ۱۸۸)، درحالی‌که پساساختارگرایی ساختارزدایی دریدا، آثار مرحله دوم زندگی رولان بارت، نظریه‌های روان‌کاوانه لکان و کریستوا، نقدهای تاریخی فوکو، و نوشته‌های فرهنگی - سیاسی لیوتار، دلوز، گتاری، بودریار، و فمینیست‌ها را در بر می‌گیرد (رشیدیان ۱۳۹۳: ۱۶۵). پساساختارگرایی بیش‌تر با زبان‌شناسی سروکار دارد، درحالی‌که ساختارزدایی در حوزه‌های گوناگون فرهنگ به کار می‌رود (همان: ۳۶۱).

در پایان این مبحث ذکر این نکته ضروری است که انتظار می‌رفت از آن‌جا که این کتاب تألیف است و نه ترجمه، برای تبیین بهتر مطالب، مطالب و مواردی منطبق با مسائل جامعه ایرانی در آن استفاده می‌شد تا خوانندگان بهره بیش‌تری از چنین کتاب‌هایی ببرند.

## ۵. نتیجه‌گیری

در باب ساختارگرایی و پساساختارگرایی کتاب‌های متعدد و نسبتاً خوبی وجود دارد و این کتاب نیز می‌تواند در چاپ‌های بعدی یکی از این کتاب‌ها باشد. به‌ویژه از این منظر که به‌طور خاص، فلسفه ساختارگرایی و پساساختارگرایی را مطرح کرده است. در این زمینه، لازم است ایرادهای کتاب برطرف شود. از منظر روش‌شناسی، این کتاب فاقد تقسیم‌بندی‌های دقیق و شفاف است. همچنین، شیوه طرح مطالب فاقد انسجام علمی است. برخی از مطالب آن نیز به‌شکلی غیرضروری تکراری است. از منظر نقد شکلی، مهم‌ترین مسئله کتاب ارجاع‌ندادن به منابع استفاده‌شده با وجود فهرست منابع بسیار غنی در پایان آن است. همچنین، رعایت نکردن علائم سجاوندی گاهی در روند خواندن متن مشکلاتی را پدید می‌آورد. این کتاب فاقد تاریخچه بحث است؛ با توجه به این‌که کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده است و حتی برخی از این کتاب‌ها به فارسی نیز ترجمه شده است، بهتر است در چاپ‌های بعد یا کتاب‌های بعدی این نقیصه جبران شود.

در زمینه محتوا، مؤلفان کتاب نسبتاً به خوبی جریان‌های فکری پدیدآورنده رویکرد ساختارگرایی را معرفی کرده و مناسبت‌های آن را با مکاتبی مثل پدیدارشناسی و مارکسیسم بیان کرده‌اند و سپس ویژگی‌های ساختار مطرح شده است. به علت نگاه فلسفی نویسندگان، نظریات مختلف ساختارگرایان به شکل کلی ارائه شده است که لازم است افتراق‌های نظرات ساختارگرایان در رشته‌های مختلف علوم انسانی نیز توضیح داده شود. همین دید فلسفی ایجاب می‌کند که مسائل فلسفی با ارائه تاریخچه دقیق‌تری از آن‌ها ارائه شود تا مطالب به شکل شایسته‌تری درک شود. در فصل بعد نیز نویسندگان گزیده‌ای از کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی را نقل کرده‌اند که البته معلوم نیست این گزینش بر چه مبنایی صورت گرفته است. هم‌چنین، این مطالب در فصل بعد نیز تکرار می‌شوند. در فصل سوم این کتاب، برخلاف آنچه در عنوان آمده است، فلسفه پساساختارگرایی تبیین نمی‌شود، بلکه مطالبی در تبیین ساختارزدایی آمده است و لازم است یا عنوان کتاب اصلاح شود یا فصل آخر افزوده‌هایی داشته باشد.

این کتاب در شکل کنونی می‌تواند برای پژوهش‌گرانی مناسب باشد که با فلسفه غرب آشنایی دارند، اما برای استفاده بیشتر و بهتر از آن پیش‌نهاد می‌شود در چاپ‌های بعدی علاوه بر رفع اشکال‌های آزردهنده نگارشی و چاپی، نویسندگان برای انتقال بهتر مطالب به خوانندگان از مثال‌ها و نمونه‌هایی آشنا در فرهنگ و جامعه ایرانی استفاده کنند. هم‌چنین، بخش‌بندی کتاب به صورت دقیق‌تری اصلاح شود و پیشینه مباحث فلسفی نیز ذکر شود. از آن‌جاکه ساختارگرایی در علوم مختلف کاربرد یافته است، لازم است ساختارگرایی در علوم مختلف از یک‌دیگر جدا شود یا دست‌کم چنین نگاهی مورد پذیرش قرار بگیرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. صفحه ۱۲.
۲. البته، نویسندگان مفهوم درست تفاوتی بودن را در ادامه توضیح می‌دهند، اما در این‌جا بحث در مورد خلط دو مبحث است.
۳. بنگرید به نجفی ۱۳۸۲: ۲۸.
- ۴ بنگرید به دشتی و احمدی ۱۳۸۹: ۵۵-۱۲۱.
- ۵ در کتاب: خودتنظیمی.
- ۶ در فرانسه: signifie

## کتاب‌نامه

- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳)، *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
- تایسن، لیس (۱۳۸۷)، *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی، تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.
- پیاژه، ژان (۱۳۸۶)، «مفاهیم بنیانی ساخت‌گرایی»، ترجمه علی مرتضویان، *ارغنون (نقد ادبی نو)*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پین، مایکل (۱۳۹۴)، *فرهنگ اندیشه انتقادی*، تهران: نشر مرکز.
- خبازی کناری، مهدی و صفا سبطی (۱۳۹۶)، *ساختارگرایی و پساساختارگرایی رویکرد فلسفی*، تهران: حکایت قلم نوین.
- دشتی آهنگر، مصطفی و امین احمدی (۱۳۸۹)، «ساخت‌گرایی، پساساخت‌گرایی و مطالعات ادبی در ایران»، *کتاب ماه ادبیات*، س ۴، ش ۴۳.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳)، *فرهنگ پسامدرن*، تهران: نشر نی.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۵)، «معنا، مرجع و مصداق»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی*، ش ۵۰.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۹۰۰)، *تذکره الشعرا*، تصحیح ادوارد براون، لیدن.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۷)، *درآمدی بر زبان‌شناسی همگانی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- کالر، جان‌اتان (۱۳۸۸)، *بوطیقای ساخت‌گرا*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: مینوی خرد.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۲)، *غلط‌نویسیم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نظامی عروضی (۱۳۴۶)، *چهار مقاله*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: ابن سینا.
- هارلند، ریچارد (۱۳۸۸)، *ابر ساخت‌گرایی*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: سوره مهر.